

فردوسی و شاهنامه و نقش آنان بر میراث تمدنی

مژگان آقاجانیان

کارشناس ارشد مدیریت فرهنگی و پژوهشگر فرهنگ

ونکوور کانادا



//

ورود اعراب و فروپاشی
ساسانیان به علت ضعف
ایران پس از سلسله
جنگ‌های هفتصدساله
با روم یکی از
حساس‌ترین مقاطع
تاریخ ایران بود



ابوالقاسم فردوسی
طوسی با شاهنامه
نه تنها روایت گذشته را
بازآفرید، بلکه بنیان‌های
هویت فرهنگی ایران
پس از اسلام را استوار
ساخت. فردوسی تنها
یک شاعر نبود؛ معمار
حافظه‌ی ایرانی بود

ایران، سرزمینی با تاریخ و تمدنی چند هزارساله، در برهه‌های تاریخی بارها دستخوش دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شده است. ورود اعراب و فروپاشی ساسانیان به علت ضعف ایران پس از سلسله جنگ‌های هفتصد ساله با روم یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخ ایران بود. در چنین شرایطی، زبان فارسی در معرض فراموشی قرار گرفت و حافظه‌ی تاریخی ایرانیان تهدید شد. در این بزنگاه، ابوالقاسم فردوسی طوسی (۳۲۹-۴۱۱ هجری قمری) با شاهنامه نه تنها روایت گذشته را بازآفرید، بلکه بنیان‌های هویت فرهنگی ایران پس از اسلام را استوار ساخت. فردوسی تنها یک شاعر نبود؛ معمار حافظه‌ی ایرانی بود. لذا حال که به خاطر حواشی مغرضانه برخی افراد فردوسی و شاهکارش -شاهنامه- مورد ریشخندی زننده و لودگی قرار گرفته است بر آن شدیم درباره‌اش چند خطی بنگاریم تا مرهمی باشد بر زخم کسانی که هنوز احساسات ملی را در وجودشان زنده نگه داشته‌اند.



زندگی فردوسی

فردوسی در روستای پاژ، نزدیک توس در خراسان، زاده شد. او از طبقه‌ی دهقانان بود؛ قشر زمین‌دارانی که در دوره‌ی اسلامی



نقشی کلیدی در انتقال میراث ایران باستان به دوره‌ی اسلامی داشتند. دهقانان حافظ آیین‌ها، زبان و سنت‌های پیشااسلامی بودند و همین جایگاه، فردوسی را با گذشته‌ی ایران پیوند داد. بر پایه‌ی منابع، فردوسی از همان جوانی با متون پهلوی و روایت‌های ملی آشنا شد. او نزدیک به سی سال از عمرش را صرف سرودن شاهنامه کرد. در آغاز با نسخه‌ی «شاهنامه‌ی ابومنصوری» (به نثر) کار خود را آغاز نمود و سپس آن را به شعر درآورد. امید داشت که سلطان محمود غزنوی پشتیبانش شود، اما در نهایت با بی‌مهری او روبه‌رو شد. فردوسی در سال‌های پایانی زندگی در تنگدستی درگذشت و روایت‌ها می‌گویند حتی اجازه‌ی دفن در گورستان مسلمانان به او داده نشد.

**دهقانان حافظ آیین‌ها،
زبان و سنت‌های
پیشااسلامی بودند
و همین جایگاه،
فردوسی را با گذشته‌ی
ایران پیوند داد**



ساختار شاهنامه

شاهنامه اثری است با بیش از هفتاد هزار بیت و سه بخش اصلی:
- اسطوره‌ای: آغاز از کیومرث، نخستین انسان، تا پادشاهی فریدون. این بخش سرشار از روایت‌های مینوی و نمادین است: جمشید، شاه روشنایی، ضحاک ماردوش به‌عنوان تجسم اهریمنی و سیمرغ که نگهبان دانایی است.
- حماسی-پهلوانی: پهلوانانی چون زال، رستم، سهراب و اسفندیار به صحنه می‌آیند. این بخش، اوج تراژدی و

تقابل فرد با تقدیر است. نبرد رستم و سهراب یا رستم و اسفندیار از برجسته‌ترین نمونه‌های تراژدی در ادبیات جهان‌اند.

-تاریخی: از دوره‌ی اشکانیان تا ساسانیان و سقوط ایران به دست اعراب. هرچند روایت‌ها با نگاه حماسی بیان می‌شوند، اما ریشه در تاریخ دارند و پیوندی میان حافظه‌ی ملی و تاریخ مکتوب برقرار می‌سازند.

اسطوره‌ها و جهان‌بینی در شاهنامه

شاهنامه نه تنها روایت گذشته است، بلکه بازتاب فلسفه و جهان‌بینی ایرانی نیز هست. به عنوان مثال:

-ضحاک ماردوش: نماد استبداد و تبااهی. مارهای دوش او نیازمند تغذیه از مغز جوانان‌اند؛ استعاره‌ای از نابودی نسل‌ها به دست قدرت مطلقه.

-جمشید: شاهی که در آغاز با داد و فره ایزدی جهان را آباد می‌کند، اما با غرور سقوط می‌نماید. نشان از اهمیت «فره ایزدی» و عدالت در پایداری حکومت.

-سیمرغ: پرنده‌ی مینوی و خردمند، نگهبان مرز میان انسان و آسمان. او در روایت زال و رستم نقشی بنیادین دارد؛ نمادی از یاری غیبی و خرد.



شاهنامه اثری است با
بیش از هفتاد هزار بیت
و سه بخش اصلی:
- اسطوره‌ای
- حماسی
- پهلوان-تاریخی



-رستم: پهلوان بزرگ، تجسم نیروی جسمانی و شجاعت. اما در عین حال انسانی است که در برابر تقدیر ناتوان می‌ماند.
-سهراب: جوانی تراژیک که قربانی ناآگاهی و شکاف میان نسل‌ها می‌شود.

-اسفندیار: پهلوانی گرفتار در زنجیر سرنوشت. چشمان بسته‌اش در نبرد با رستم، نماد نابینایی تقدیر است.

این نمادها با مفاهیم بنیادین اساطیر ایرانی و جهان‌بینی زرتشتی پیوند دارند که نشان‌دهنده جدال دائمی میان خیر و شر، نور و ظلمت و داد و بیداد هستند.

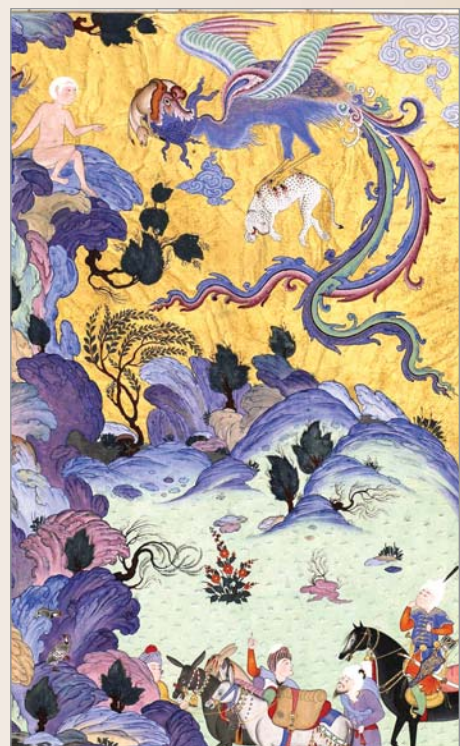
فلسفه و ایدئولوژی شاهنامه

شاهنامه بر ستون «داد» استوار است. شاهان و پهلوانان تنها زمانی پایدارند که عدالت را نگاه دارند؛ هر جا که به بیداد گرایند، سقوطشان حتمی است. این اصل بازتاب همان دوگانه‌ی اهورامزدا (راستی و روشنایی) و اهریمن (دروغ و تباهی) است.

در عین حال، شاهنامه سرشار از باور به چرخه‌ی زمان است. همان‌طور که نوروز هر سال نماد باززایی است، در شاهنامه نیز پس از هر ویرانی، نو شدن و امید جریان دارد. سطور بالا تنها مشتی از خروار عظمتی است که فردوسی و شاهنامه‌اش به تمدن و فرهنگ ایران بخشیدند. اما شوربختانه فردوسی هنوز دست‌آویز سیاست وطن‌فروشان قرار می‌گیرد درست همان‌گونه که در زمان حیاتش از ستیز با سیاست در رنج بود.

او در حالی که به امید حمایت سلطان محمود غزنوی شاهنامه را به پایان برد، با بی‌مهری روبه‌رو شد. جایزه‌ی وعده داده‌شده را به او نپرداختند و در تنگدستی و رنج زیست. با این همه، اثر او از همه‌ی پادشاه‌های دنیوی برتر شد. امروز شاهنامه نه فقط در ایران، که در سراسر جهان به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین آثار حماسی بشر شناخته می‌شود. شاهکاری که بیش از آنکه یک اثر ادبی باشد، میراث تمدنی ایران است. اثر کم‌نظیری که در آن، اسطوره با تاریخ درآمیخت و فلسفه‌ی ایرانی در قالب روایت‌های حماسی بازتاب یافت.

شاهنامه بسان حافظه‌ی جمعی ایرانیان است. کتابی که هویت فرهنگی یک ملت را از دست‌اندازه‌ی تاریخ گذرانده و تا امروز زنده نگاه داشته است.



شاهنامه بر ستون «داد»
استوار است. شاهان
و پهلوانان تنها زمانی
پایدارند که عدالت را نگاه
دارند؛ هر جا که به بیداد
گرایند، سقوطشان حتمی
است. این اصل بازتاب
همان دوگانه‌ی اهورامزدا
(راستی و روشنایی) و
اهریمن (دروغ و تباهی)
است